



تصمیم گرفتیم برای خرید یک ماشین چاپ اقدام کنیم. من با آقای مهندس یاراحمدی سفری به آلمان داشتیم. سرانجام این ماشین چاپ را در پی سفر و نمایشگاهی که رفتیم، خریدیم



روز، مقاله‌ای از تهران با تیتیر «بایسته‌های دهه دوم انقلاب» به قلم آقای حسین مومنی به روزنامه رسید. وارد دهه دوم انقلاب شده بودیم. خیلی مقاله خوبی بود. آقای حسین مومنی را نمی‌شناختم لذا مقاله را با عنوان «مقاله رسیده»، منتشر کردیم. چند روز بعد، من به آقای انتظامی زنگ زدم و گفتم: آدرس نویسنده این مقاله، دانشکده نفت است، شما هم که آنجا هستید، این آقای مومنی را برای ما پیدا کنید، خیلی خوب می‌نویسد. گفت: باشد! دوسه هفته‌ای گذشت و رونکرد. یک مقاله دیگر فرستاد. به او زنگ زدم و گفتم: این آقا را که برای ما پیدا نکردی، خندید و گفت: مقاله خودم است. پس از چندی، ایشان را به همکاری دعوت کردیم و مسئول دفتر تهران شدند.

● بنده از همکاران قدیمی روزنامه، روایت‌های جالبی درباره ماشین چاپ، و از آن بیشتر، پیرامون ساختمان استقرار ماشین چاپ شنیده بودم. دوست داریم، روایت دست اول شما را بشنوم.

خب، ما کم‌کم به این نتیجه رسیدیم که با این ماشین یک ورقی در چاپ و انتشارات آستان نمی‌شود چاپ را ادامه داد و هنوز هم بحث استان‌ها را مطرح نکرده بودیم. لذا تصمیم گرفتیم برای خرید یک ماشین چاپ اقدام کنیم. من با آقای مهندس یاراحمدی سفری به آلمان داشتیم. سرانجام این ماشین چاپ را در پی سفر و نمایشگاهی که رفتیم، خریدیم.

دوسه ماه طول کشید تا ماشین چاپ به مشهد رسید. اما مکان استقرار ماشین چاپ هم خودش بحث جداگانه‌ای داشت. ما با دوستان مشورت کردیم و در همین مشورت‌ها وجود حمام پشت ساختمان روزنامه توجه ما را جلب کرد که مورد بهره‌برداری هم قرار نگرفته بود. چون دیگر وضعیت زندگی‌ها پنحوی بود که مردم در خانه حمام داشتند و به ویژه در این منطقه حمام عمومی نیاز نبود. این فکر مطرح شد که بین مدرسه امام رضا (ع) و روزنامه قدس - به عنوان دو مرکز فرهنگی - یک حمام عمومی توجیهی ندارد.

به نتیجه رسیدیم که باید همین حمام را به سالن چاپ تبدیل کنیم. بررسی کردیم و دیدیم اگر دیوارها را برداریم، تبدیل به یک سالن چاپ خیلی خوبی می‌شود. قسمت عمومی‌اش هم برای دستگاه‌های دیگر چاپ قابل استفاده است. من رفتم نزد آقای طبسی - تولیت محترم وقت آستان - و توضیح دادم که اینجا یک حمام است و بین دبیرستان و روزنامه توجیهی ندارد. ایشان اول مخالفت کردند اما در نهایت با توضیحات طولانی قانع شدند و پذیرفتند.

در نهایت، با حذف دیوارهای حمام یک سالن چاپ مناسب برای روزنامه ایجاد شد. جالب اینکه کارشناسان آلمانی که برای نصب ماشین چاپ آمده بودند، تعجب کردند و گفتند یکی از استانداردهای نصب ماشین چاپ این است که سالن‌ها کاشی باشد، برای اینکه گرد و خاک نباید وارد دستگاه شود. اما هیچ‌کس به این حرف ما گوش نمی‌کرد. ولی شما سالن را کاشی کرده‌اید. ما هم به آن‌ها نگفتیم که اینجا با کارکرد حمام ساخته شده است!

● در این مدت، به یاد دارید که تولیت محترم وقت آستان قدس به شما و همکاران، سفارش یا تأکید خاصی داشته باشند در مورد روزنامه؟

کلیاتی را ایشان در ابتدا گفته بودند؛ مانند رعایت اخلاق، رعایت حیثیت افراد، استفاده از نیروهای توانمند، ایشان زیاد روی این‌ها تأکید داشتند و اینکه روزنامه، با کیفیت مناسب و در شأن آستان قدس رضوی باشد. در دیدارهای سالیانه مدیران و همکاران ایشان نظرات کلی خود را بیان می‌کردند اما موشی مدیریتی مرحوم آقای طبسی دخالت در جزئیات امور مدیریتی نبود. در مجموع، ایشان اعتماد داشتند و راهنمایی، حمایت و نظارت می‌کردند. کار هم، کار خیلی سنگینی بود، خود من تجربه روزنامه‌نگاری نداشتم، بچه‌ها هم همین‌طور، چالش‌های فنی را هم که عرض کردم. در نهایت، تصمیم گرفتیم در ۲۸ آذرماه، اولین شماره را منتشر کنیم که به گمانم، روز شنبه بود.

● مناسبت خاصی داشت؟

خیر. تصادفی بود. آماده شده بودیم تا رسیدیم به این روز. هفته اول انتشار روزنامه، هفته خیلی سختی بود. فکر می‌کنم در هفته اول، من شاید هفت هشت ساعت، بیشتر نخوابیدم. ما همه کار می‌کردیم؛ حروف‌چینی، صفحه‌آرایی، تیترزدن، خواندن تلکس و تصحیح. همه این کارها را همه ما انجام می‌دادیم. آن اوایل، دستگاه تاکن هم نبود و با دست روزنامه را تا می‌زدیم. هفته عجیبی بر ما گذشت، همه با تجربه ناچیز و کم اما پر از انگیزه و عشق. خوب یادم است که روز پنجشنبه آن هفته، جلسه شورای مدیران آستان قدس در مزرعه نمونه برگزار شده بود. صبح من به آنجا رفتم، وارد جلسه که شدم کنار یکی از مدیران نشستم. خودم نفهمیدم چه شد که پس از دوسه ساعت، نفر کنار دستی‌ام، بیدارم کرد و گفت: بلند شو، جلسه تمام شده است! اما در نهایت، روزنامه به چاپ رسید و به نظرم، استقبال خیلی خوبی هم از آن شد.

● پس از انتشار، روی دکه رفت؟

بله. رفت روی باجه‌های مطبوعات. اما خیلی کم و فقط در مشهد.

● جذب خبرنگاران و نیروهایی که در تولید محتوا نقش داشتند، چگونه بود؟

برخی از نیروهای ما به تعبیر من شکامی می‌شدند! آقای روح‌پرور برای ما به عنوان یک مخاطب مقاله می‌فرستاد. دیدم مقالاتش خوب است. گفتم این آقا را پیدا کنید، خیلی خوب می‌نویسد. جوان هم بود. خود شما هم برای ما مقاله فرستادید و به قدس آمدید. ماجرای پیوستن آقای دکتر حسین انتظامی هم جالب است. آقای انتظامی دانش آموز دبیرستان حکمت بود، او و دوستانش یک تیم بودند. ایشان، امیر خوراکیان، شهید حسین پور، شهید آل‌شهبیدی و... این‌ها بچه‌های انجمن اسلامی شهید حکمت و پس از آن اتحادیه انجمن اسلامی دانش آموزان بودند و با بنده ارتباط داشتند و من به نشست‌های آن‌ها می‌رفتم. آقای حسین انتظامی رشته نفت دانشگاه تهران قبول شد. یک